

شکفتن در کویر

مجموعه داستان‌های کوتاه و گفتگوهای یک معلول

سید محسن حسینی ((طاها))

بهار ۱۳۹۱

سرشناسه	: حسینی طاهرا، سید محسن، ۱۳۶۰ /
عنوان و نام پدید آور	: شکفتن در کویر: مجموعه داستان های کوتاه و گفتگوهای یک معلول / سید محسن حسینی طاهرا
موضوع	: تهران: فرادید، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۰ صفحه.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۲۵-۰۲-۰۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
موضوع	: حسینی طاهرا، سید محسن، ۱۳۶۰- یادداشتها، طرحها و غیره
موضوع	: داستان های کوتاه فارسی - قرن ۱۳
موضوع	: معلمان - ایران - سرگذشتنامه
رده بندی کتبی	: ۱۳۹۱ ش ۱۷۸۲۶/س ۱۷۸۰۲۲ PIRA
رده بندی دیویی	: ۸۵۳/۶۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۷۴۹۶۸۶۸۰



انتشارات فرادید- تلفن: ۷۷۴۹۶۸۶۸۰

نام کتاب: شکفتن در کویر

مؤلف: سید محسن حسینی

ویراستار: حسین علی قلی زاده

طرح جلد و اجرا: سمانه شیدایی

حروف نگاری: معصومه نوری

صفحه آرای: سمیه اخباری

شمارگان: جلد ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

چاپ: نشاط

قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۲۵-۰۲-۰۰

به:

پدرو مادرم،

که به بار نشستن نهال وجودم، از اشکها و رنجهای
ایشان است.

خواهرم،

که طعم مهربانی‌ها و یاری‌هایش را همواره چشیده‌ام
و همسر مهربانم معصومه،

که به بودنش، دلگرم

و از خنده‌هایش، شاد و آرامم.

فهرست

۹	■ مقدمه
۱۵	◆ یادداشت دکتر نگین حسینی
۱۸	◆ یادداشت دکتر محمد کمالی
۲۱	◆ یادداشت استاد تقی محمدی مکورزاده
۲۳	◆ یادداشت محمدرضا دشتی
۲۷	◆ یادداشت دکتر حسین علیقلی زاده

■ فصل اول: داستان کوتاه

۳۰	◆ مرا ببخش
۳۳	◆ باز هم می خواهم خلاف جهت آب شنا کنم
۳۶	◆ وقتی می خواستند از مدرسه بیرونم کنند
۳۹	◆ اتوبوس
۴۱	◆ وقتی که او چت می کند
۴۴	◆ درد مشترک
۴۶	◆ دردهای اجتماعی یک معلول جسمی
۵۰	◆ می خوام باهات حرف بزنم
۵۲	◆ قضاوت های غلط
۵۶	◆ ترازدی عاطفی یک معلول
۶۲	◆ کابوس
۶۴	◆ پرستو

■ فصل دوم: دل‌نوشته‌ها

- ۷۰ ✦ استاد بزرگی من
- ۷۲ ✦ با تو تا فتح قلعه‌های دشوار
- ۷۵ ✦ به شکرانهٔ هجدهمین بهار
- ۷۸ ✦ تنهایی
- ۸۱ ✦ چرا صورتم خیس می‌شود؟

■ فصل سوم: گفتگوها و یادداشت‌ها

- ۸۵ ✦ ما هم دلی داریم که زود می‌شکند
- ۸۹ ✦ من یک کشور هستم
- ۹۵ ✦ ما عجیب نیستیم
- ۹۹ ✦ مسئلهٔ آسان‌تر از این است؛ دقت می‌کنی
- ۱۰۳ ✦ وقتی موفقیت از مرزهای جسی می‌گذرد
- ۱۰۵ ✦ نور امید در خانهٔ محسن
- ۱۱۴ ✦ دستم بگیرفت و یا به پا برد
- ۱۱۷ ✦ قصهٔ دراز شب عشق و شکیایی
- ۱۲۱ ✦ اولش می‌ترسیدیم، حالا نه!
- ۱۲۴ ✦ ما به هم محتاجیم

مقدمه

در بهار ۱۳۶۰ که چند ماهی از شروع جنگ شورمان با عراق می‌گذشت، در تهران به دنیا آمدم. کمبودهای پزشکی و درمانی دوران جنگ، علاوه بر آنکه روند تولدم را با مشکل روبرو ساخت، سبب گردید تا بیماریم در سالهای اولیه زندگی تشخیص داده نشده و بر همین اساس، راه‌حلی برای درمان آن نیز از سوی پزشکان پیشنهاد نگردد. معلولیت من فلج مغزی است. اختلالی که باعث آسیب به سلولهای حرکتی مغز شده و فرم اندکی انباشت حرکتی بدن را با مشکل روبرو می‌سازد.

من و خانواده‌ام در همان سالهای ابتدایی، این واقعیت را پذیرفتیم که با معلولیتی مواجهیم که زندگی را برای فرد معلول و اطرافیانش با دشواریهای ویژه‌ای توأم ساخته و تنها راه غلبه بر این دشواریها صبر، شکیبایی و اراده روزافزون است؛ زیرا در جوامع توسعه نیافته، برخلاف کشورهای پیشرفته، معلولیت، مسائله‌ای نیست که در سایه تعامل خانواده، جامعه و حکومت حل شود؛ بلکه معلولیت در این گونه جوامع گویی مشکلی است ویژه برای فرد و خانواده‌اش. مشکلی که نه کسی در وقوع آن دخالت داشته و نه کسی متعهد و مسئول است که به فرد دارای معلولیت و خانواده‌اش در حل مشکلات ناشی از آن یاری رساند.

در این میان آنچه مشقات و رنجهای خانواده فرد معلول و نیز خود او را دو چندان می‌کند، عدم پذیرش وضعیت موجود و تلاش برای از میان برداشتن تمام موانع و مشکلات، بر سر راه رسیدن به حقوق طبیعی و انسانی است که فرد معلول به دلیل کمبودهای موجود در جامعه از آن محروم است. اینجاست که هرچه دایره حقوق انسانی و طبیعی را برای فرد معلول وسیع‌تر در نظر بگیریم، باید او و خانواده‌اش برای تحمل دردها و دشواریهای بیشتری آماده باشند.

تحصیل، آن هم در شرایط مطلوب، نخستین و شاید عالی‌ترین حقی بود که خانواده‌ام برای رشد و شکوفایی فرزند معلولشان خواهان آن بودند. اینکه چرا تحصیل را عالی‌ترین حق یک فرد معلول می‌خوانم به این خاطر است که یکی از

مناسب‌ترین راهکارها برای توانمند ساختن افراد دارای ناتوانی، همانا بالا بردن سطح تواناییهای ذهنی‌شان از رهگذر تحصیل است.

همین دوراندیشی باعث شد تا پدر و مادر من نهایت سعی و تلاش خود را جهت تحصیل من به کار گیرند و طی نزدیک به یک دهه مبارزه با موانع نظام آموزشی مطلوب، خواهان آن باشند که در مدارس عادی تحصیل کنم، چرا که می‌دانستند نظام آموزشی خاص (مخصوص کودکان استثنایی) به آن اندازه توانمند نیست که بتواند یک فرد معلول را در حد شایسته، برای استقلال در زندگی فردی و اجتماعی و زیارویی با مشکلات آن توانمند سازد.

این اولین گام من و خانواده‌ام در مسیر عادی‌سازی بود. مقصودم از عادی‌سازی طبق تعاریف کارشناسان آموزش و پرورش تنها تحصیل کودکی معلول در مدارس عادی نیست؛ بلکه طی این سالها به این باور رسیده‌ام که عادی‌سازی باید در تمام امور زندگی افراد معلول انجام پذیرد تا بتواند معنای جامع و مانعی برای این اصطلاح باشد.

عادی‌سازی آنجا تحقق می‌یابد که خانواده و جامعه، در قالب یک تشکیک مساعی، فرد دارای معلولیت را با توجه به شرایط و امکانات موجود برای یک زندگی اجتماعی آماده ساخته و در حد توان، موانع پیشرفت و تکامل را از سر راه او بردارند.

مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در مدارس عادی گذراندم. اکنون که فکر می‌کنم می‌بینم که این دوره از زندگی در عین حال که تجربه بودن در فضایی را فراهم آورد تا به تعامل با افراد غیر معلول پرداخته و خود را در رقابتی هر چند نابرابر با ایشان محک بزنم، تواناییهایم را نیز برای مبارزه با مشکلات زندگی و تلاش در جهت به دست آوردن نداشته‌هایم بالا برد. نداشته‌هایی که آنها را حق مسلم هر انسانی می‌دانم و ازین رو معتقدم که هر تلاشی که در جهت بهبود زندگی افراد دارای معلولیت صورت می‌گیرد، باید در مثلی متجلی گردد که سه ضلع آن تحصیل، اشتغال و ازدواج باشد.

با شروع دهه سوم زندگی، وارد دانشگاه شدم و رشته زبان و ادبیات فارسی را برگزیدم. دلیل اصلی این انتخاب شاید پیوند ناگسستنی‌ام با نوشتن و سرودن بود. از زمانی که خواندن و نوشتن را آموختم، از تنها شدن با کاغذ و قلم

لذت خاصی می‌بردم. تمام احساسات و رویاهای ذهنی‌ام را که ناتوانی در تکلم، اجازه ابراز شایسته آن را به من نمی‌داد، بر صفحات کاغذ می‌آوردم. داستانهای کوتاه و نثرهای پراکنده و گاه شعر، نخستین تجربیات من از دنیای شیرین تفکر و نگارش بودند که در دوره دبیرستان این نوشتنها و سرودنها به گونه‌ای با زندگی‌ام آمیخت که به این باور رسیدم که تنها با نوشتن است که می‌توان به ارتباط با جامعه‌ام پردازم و تا حدی مواقع ارتباطی‌ام با دیگران را، که از معلولیت ناشی می‌شد، از میان بردارم. تصمیم گرفتم با افزایش دانسته‌هایم، داشته‌هایم را کامل کنم.

به آموختن شعر نزد شاعران گرانمایه معاصر پرداختم که در این میان چند نوبت حضور در محفل ادیب و شاعر ارزشمند، مرحوم دکتر قیصر امین‌پور، مایه افتخارم می‌باشد پس از آن با استاد فرهیخته، جناب آقای تقی محمدی فکورزاده آشنا شدم و قواعد اصلی شعر و علم عروض و قافیه را آموختم. این نخستین باری بود که خارج از چهارچوب نظام رسمی آموزشی، حوصله‌ها و صبوری‌های این مرد بزرگوار، اجازه آموختن را به من می‌داد. در کلاس او، با آفت دیگری از دنیای ادبیات و علم آشنا شدم و انگیزه‌ام برای نوشتن با سرودن دوچندان شد.

درگیر شدن با همین دنیای تفکر و ادبیات، انگیزه‌ام را برای ادامه تحصیل بیشتر کرد. دانشگاه فصل دیگری از زندگی من بود هم به جهت آنکه ارتباطاتم با افراد را گسترش داد و هم به این خاطر که زندگی‌ام را در مسیری قرار داد که دیگر مجالی برای انزواطلبی و کسالت‌های روحی ناشی از معلولیت در آن جایی نداشت. البته باید پذیرفت که در روند رقابت فرد دارای معلولیت با افراد عادی، آن‌هم در شرایط اجتماعی ما که واژه معلول در فرهنگ اکثریت جامعه درست معنا نشده و هیچ گام جدی نیز از سوی مسئولان و سازمانهای مربوطه در جهت حل این معضل برداشته نمی‌شود، تلخ‌کامی و گاه احساس یأس و ناامیدی، لحظاتی جدا ناشدنی از این داستان پرفراز و نشیب هستند. به بیان دیگر، زمزمه استادانه پدری که از کودکی این سخن از زان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی را در گوش فرزند معلول خود می‌خواند که اگر معلولی مادرزاد، قهرمان مسابقات دو نشود، هیچ کس جز خودش مقصر نیست، این آموزه را در من ایجاد کرد که شبی را با نهایت درد و یأس و اندیشه انصراف از دانشگاه به دلیل کمبودها و تفاوت‌های ناشی از معلولیت در بستر

اشک خوابیدن و صبحی را سرشار از امید و نگاه به آینده، راهی دانشگاه شدن، فصلهایی از داستان بلند صبر و ظفر است.

اتفاق دیگری که با ورودم به دانشگاه روی داد و علاوه بر روشن نمودن مسیر زندگی و آینده‌ام، موجب ارتباط وسیع‌ترم با جامعه شد، آغاز فعالیت مطبوعاتی-ام بود. جمیدرضا شکوهی، دوست و همکلاسی بسیار ارزشمندم در دوران دبیرستان، که در سال ۸۱ مسئول صفحه دانشگاه روزنامه خبر بود، از من خواست که معضلات سیستم دانشگاهی کشور را بنویسم و این نوشته‌ها با همین عنوان در چند شماره به چاپ رسید و این کار تجربه جدیدی برای من بود که بتوانم اندیشه‌هایم را در معرض مطالعه، نقد و نظر جامعه قرار دهم. بعد از آن تصمیم گرفتم از توانایی نوشتن برای بازگو کردن مشکلات قشری کمک بگیرم که به واسطه عدم شناخت صحیح جامعه از آنان، گاه با ناآنان در یک سطح قرار گرفته و گاه فقیر و تهیدست قلمداد می‌شوند. توانایی نوشتن و دانش هر چند اندکم، به من مسئولیت می‌بخشید تا مشکلات قشر معلول را در مطبوعات منعکس سازم. با شروع ارتباطم با صفحات معلولین روزنامه‌های همشهری و اطلاعات، زمینه چنین هدفی برایم محقق شد و آموختن نزد بزرگوارانی چون جناب آقای فریبرز بیات و سرکار خانم دکتر نگین حسینی فرصتی طلایی برایم فراهم آورد تا علاوه بر آشنایی هرچه بیشتر با روزنامه‌نگاری، از ناگفته‌های زندگی معلولین سخن بگویم. به پیشنهاد دکتر نگین حسینی دردها و مشکلات معلولین را در قالب خاطره و داستان در صفحه «با معلولین» روزنامه اطلاعات به چاپ رساندم که فصل نخست این کتاب را به مرور این آثار اختصاص داده‌ام. آنچه که به عنوان یک معلول جسمی و حرکتی در تعامل با جامعه بر نگارنده می‌گذشت، در حقیقت درد مشترک معلولین ایران بود که می‌بایست گفته می‌شد و گاه باید هنجارهای روزنامه‌نگاری را در هم شکست تا بتوان از بهانه‌ترین دردها، حتی اگر این درد یک درد عاشقانه و احساسی باشد، با مردم سخن گفت تا زوایای ناشناخته زندگی معلولین بر همگان آشکار شود.

علاوه بر پرداختن به مسائل معلولین، در قالب یادداشت، مقاله و گفتگو با معلولین موفق و مسئولین دست‌اندر کار این حوزه، فعالیت روزنامه‌نگاری را با نگارش مقالات و یادداشت‌هایی در زمینه ادبیات، روانشناسی سیاسی و مسائل اجتماعی ادامه دادم. کسب مقام اول در رشته مقاله و یادداشت نخستین جشنواره

برای بهتر زیستن، مقام سوم در رشته مصاحبه دومین دوره برگزاری این جشنواره و همچنین مقام اول در رشته داستان کوتاه دومین جشنواره خاطرات تلخ و شیرین زندگی دانشجویی، تجربیات به یاد ماندنی‌ام از ده سال فعالیت مطبوعاتی است.

در بهمن ۸۴ از دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبائی در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل و در مهر ۸۹ با دفاع از پایان‌نامه خود با عنوان بررسی عنصر اعتراض در مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر عطار نیشابوری موفق به کسب دانشنامه کارشناسی ارشد از دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج شدم.

در پاییز ۸۸ خزان تنهایی‌ام به بهار انجامید و نفسهای سراسر عشق و امید بانوی برای قلم سرکار خانم معصومه نوری، غزل زیبای با هم بودن را برایم سرود. زندگی در کنار زنی همدرد و فهیم که برای اندیشیدن، پژوهش و نگارش ارزش قائل است، سهمی است بر زخمها و دردهایم که همواره سپاسگزار فداکاریها، یاری‌رسانیه‌ها و دلسوزیهایی هستم.

اثر حاضر که در سه بخش تنظیم شده، مروری است بر داستانهای کوتاه، یادداشتهای ادبی و گفتگوهای اشخاص با مطبوعات، که بین سالهای ۸۱ تا ۸۹ به چاپ رسیده است. هدف اصلی از تدوین و نشر این کتاب، آشنا نمودن هر چه بهتر جامعه با پدیده معلولیت است. زیرا آنچه از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد، تنها گوشه‌ای از فراز و نشیبهای زندگی فرد دارای معلولیتی است که با کوشش خود و حمایت بی‌دریغ خانواده موفقیت‌هایی به دست آورده است. در حقیقت پیام اصلی این کتاب به افراد دارای معلولیت و خانواده‌های آنهاست که معلولیت امکان پیشرفت را از کسی نمی‌گیرد و فقط راه دسترسی به آن را دشوارتر می‌کند. در همین راستا می‌توان جامعه را مخاطب قرار داد و تک‌تک افراد را برای از میان برداشتن موانع پیشرفت معلولین فراخواند.

در پایان سزاوار است بوسه بر دستان پرمهر مادر و پدر برزخوار و عبور بزنم که در شرایط دشوار زندگی مددکار و یاری‌رسانم بودند تا بتوانم با وجود مشکلات فراوان به درجه‌ای از موفقیت دست یابم. همدلیها، همدردیها و فداکاریهای خواهر نازنینم، محبوبه را ارج می‌نهم که همواره سایه لطفش را بر سرم داشته و در پیچ و خمهای زندگی همراهم بوده است.

مهربانیهای ملکه ملک قلم، همسر عزیزم، معصومه را می‌ستایم که حضورش گرمابخش خانها و لبخندش آرامبخش دل و جانم است. همکاریها و راهنماییهای دوستی گرانقدر، همکار و خواهری دلسوز سرکار خانم دکتر نگین حسینی را که علاوه بر همراهیهای فراوان در این سالها، در تدوین این کتاب سهم بسزایی داشتند بزرگ می‌دارم.

لطف بزرگوارانه جناب آقای دکتر محمد کمالی، استاد تقی محمدی- فکورزاده و همچنین دوست درآشنایم جناب آقای محمدرضا دشتی را به خاطر نگارش یادداشتهایی بر این مجموعه شایسته تقدیر می‌دانم و از زحمات دوستان عزیزم سرکار خانم سمیرا پارسا و جناب آقای دکتر حسین علیقلی‌زاده که در ویرایش و تدوین کتاب همراهم بودند تشکر و قدردانی می‌نمایم.

با احترام

سید محسن حسینی ((طاها))

دی ماه ۱۳۹۰

کرج

پست الکترونیکی: sm.hoseinitaha@yahoo.com